

مفاهیم انتزاعی

مهدی سیاح زاده

قطعاً می دانید که لغت «مفاهیم»، جمع لغت «مفهوم» است و معنی آن این است که چیزی به فهم ما در بیاید. وقتی لغت سیب را می شنویم، «می فهمیم» که یک میوه ای است با این شکل و شمایل و بقیه ی خصوصیات مربوط به خودش. چیزهایی در پیرامون ما هست که ما می توانیم با حس های خود آن ها را بفهمیم. مثلاً وقتی نام همین میوه ی سیب را می شنویم، چون چشم ما قبلاً آن را دیده، برای ما «مفهوم» می شود که چیست. یا این میز را با حس لامسه خود لمس می کنیم. صدای مرا هم اکنون از طریق حس شنوایی خودتان می شنوید و همین طور است درباره ی بقیه ی حس های مان. یعنی در واقع این چیزها در جهان خارج از ما یک «مابه ازا» هایی دارند که برای ما قابل تشخیص می شوند. این ها را می گویند: «مفاهیم عینی».

توجه کنید که «عین» یعنی چشم. پس «مفاهیم عینی» هم باید چیزهایی باشد که فقط با حس بینایی قابل «فهم» است. اگر اینطور است، چرا مثلاً صدای کسی را که قابل دیدن نیست، بلکه قابل شنیدن است، می گویند «مفاهیم

عینی؟ پاسخ همان است که پیشتر گفتیم که حس دیدن قوی ترین حس انسان است و گویی شامل تمامی حس های دیگر ما می شود .

به هر روی، آن چیز هایی را که ما در جهان خارج از خودمان با حواس خود درک می کنیم، مفاهیم عینی نام دارند. اما، چیز هایی دیگری در جهان ما وجود دارند که ما نمی توانیم با حس هایمان، خود آن ها را بفهمیم، بلکه عوارض آن ها را می بینیم و می شنویم و حس می کنیم. بطور مثال در ما پدیده ای به نام «هوش» وجود دارد. خوب، این هوش چیست؟ کجا می شود هوش را دید؟ کجا می شود لمسش کرد؟ هوش چیزی نیست که ما بتوانیم با حس هایمان درک بکنیم. پس از کجا می فهمیم که چیزی به نام هوش در دنیای ما وجود دارد؟ پاسخ این است که: از رفتار هوشمندانه. از انسان های باهوش. همینطور عقل را در نظر بگیرید. در جهان محسوس ما چیزی به نام عقل وجود ندارد. عقل چیزی نیست که ما بتوانیم آن را درک کنیم. از رفتار عاقلانه ی یک انسان عاقل است که حکم می کنیم چیزی به نام عقل وجود دارد و بسیاری از این دست مفاهیم.

پس خود این مفاهیم هوش، عقل، دادگری، اخلاق و غیره در خارج از ذهن ما وجود ندارند. این مفاهیم در ذهن ما هستند. در خارج ذهن ما انسان های باهوش، عاقل، دادگر و... وجود دارند. یعنی ما یک مقدار رفتار و خلقیات و عوارض

عاطفی در یک عده انسان می بینیم که شبیه هم هستند. مثلاً دیده ایم که عده ای هستند که خیلی سرعت انتقال دارند، حافظه ی بسیار قوی دارند، هر مشکلی را به سرعت درک و حل می کنند و امثال این خصوصیات روانی. ما این مختصات را از آن ها «منتزع» کردیم ، یعنی «جدا» کردیم و اسمش را گذاشتیم «هوش». پس هوش یک مفهوم «انتزاعی» (جدا شده) است. بر این اساس است که هر کس چنین رفتار و خلقیات روانی داشت می گوییم: «با هوش». پس مفهوم انتزاعی بطور مستقل برای ما قابل فهم نیست. بلکه باید در انسانی تجلی پیدا بکند تا ما بتوانیم آن را بفهمیم.
